

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE4479

2002

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي علم الإنسان ما لم يعلم والهمه أصناف العلوم وأحكم
 وحله الله على سيدنا محمد شافع المدينين ووسيلة المقربين وعلى آله
 وأصحابه أجمعين أما بعد فيكون فقيه فقيه في الله عفي عنه كمدح سيد المرسلين
 صلى الله عليه وسلم ونشأ مناقب آنحضرت وذكر دلائل نبوت آنجناب بنی
 مشرر کات و موجب کورجالت و این فقیه سوفی شد و این اثنا عشر فقیه بانی
 و این باب که تتبع فقیه سوادین قارب صحافی سر برده و آن فقیه لغایت
 این است بطور عرب اول السمع مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم رسیده و بقول
 خاتم مشرر لیت مشرف شده و فقیه این ضعیف هر چند در آن مرتبه نیست که در

نصانه بلغا آن اهنه کج کرده شود ولیکن شکل است بر دلائل نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اشارت میکند بحکمه از مقاصد مهمه و خالی از بعضی لطافت نیست و چون بعضی الفاظ قصیده خالی از غرابت نبود لازم آمد که شرح آن بطریق ایجاز و اختصار کرده شود مناسب چنان بنمایند که هر مقصدی را بفصلی متمیز کرده آید و ناظمین مقصیده اطیب النعمه فی مدح سید العرب والعجمه مقرر کرده شد

فصل الاول در تشبیه بزرگ بعضی حوادث زمان که در آن حوادث لا بد است از استمداد روح آنحضرت صلی الله علیه وسلم و تخلص بزرگ مناصب آنحضرت صلی الله علیه وسلم

کأن تجي ما ان مضت في الغيا	عجوب الا فاعلى و رؤس العتار
----------------------------	-----------------------------

الایماض و خشنیدن برق العنبر تاریکی غیا سبب جماعه یعنی گویا سارگان که میر خشنود و تاریکیها چشمان افش است یا سربهای کزدم است قلق خاطر را بیان میکند ما خود از آنکه هرگز مشوش میشود شبها بخواب نمیرود و سارگان در نظر او بمنزله چشم افش و سرب کزدم می آید

اذا كان قلب المرء في الهمر خائرا	فاضيق من تسعين رجب السنين
----------------------------------	---------------------------

خائرا النفس ای تغیر النفس غریب و لا نشط سبب بیابان سبب جماعه رجب بالنظم فراخی رجب باشد تعنت سنی يقال بلد رجب یعنی توقیفیکه باشد دل مردور کارهای از کارها محزون و پریشان پس در نظر او نکتتر بنمایند از عقد تسعین بیابانها کشاده و عقد تسعین عبارت از است که سرنگشت سبب واصل ابهام نمیکند چنانکه حلقه نبات تنگ پیدا شود

و تشغله عنی وعن کل راحته	مصائب تقفون منها من مصاب
شغل عنه فهو شاغل و ذاک مشغول یعنی باز داشت از وی قفوت ای تعبته یعنی باز بیدار مرا از نال در حال خود از بهره بندی شدن براح خود مصیبتنا که از پی در پی آیند مثل خود را از مصائب دیگر	
اذا ما انتننی ازمة مد الهمة	تحبط بنفسه من جميع جوانب
از کمر سختی و قحط و ادلهام تاریک شدن شب لیل بد لهنه شب تاریک یعنی و قتیکه میرسد بمن سختی و رغایت تاریکی و صعوبت گرومی آفتاب مرا از جمع جوانب من تطلب هل من ناصر و نساعد	
لوفد لیا و پناه گرفتن و حرف من اینجا مانند من است و رایت فاطمه هجرت و آمنهم من خوف یعنی میجویم که آیا هیچ یاری و پنده و مدد کننده هست که پناه بگیرم با و تا ترس شدت و سختی عواقب امور دفع گردد	
فلمست اری الا الحبيب محمدا	رسول الله الخلق حبه المناقب
جمو بسیار شدن آب در چاه - جم بسیار یعنی پس نمی بینم هیچ کس را مگر آن محبوب را که نام مبارک ایشان محمد است صلی الله علیه و سلم بجا بر خدا تبارک و تعالی اکثر المناقب	
و معتصم المکروب فی کل غمرة	و منتهی العفوان من کل تائب
اعصام چنگ و رزون - گرا به بالضم اند و غمره و صاهل آب بسیار و غرق شدن و رزون از آن نقل کرده شده یقال غمرات الموت نشاندن آتخذه لطلب آب و حله شدن یعنی بجزئی آید مرا اگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم که جای دست زدن اند و کمین است و در هر شدتی و جای طلب کردن مغفرت است به نسبت به زود بکننده و	

درین بیت اشارت است بچشمون ای کرمه و لواتهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک
فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول (بجود و الله تو با رحیم)
فصل دوم در بیان منقبت عظیمه از مناقب آنحضرت صلی الله علیه
وسلم و آن شفاعت کبری است تفصیل آن در بخاری و مسلم مذکور است

صلوات عباد الله ملجاء خوفهم	اذا جاء يوم فيه شيب الذوا
-----------------------------	---------------------------

یعنی جای پناه گرفتن بندگان خدا و گریزگاه ایشان در وقت خوف ایشان وقتیکه
بیاید روزیکه در آن روز سفید شدن گیسوهاست یعنی روز قیامت و اصناف و کجا خوفهم
بابی ملابته است و درین بیت اشاره واقع شده است بآیه کریمه و کیف تتقون
ان کفر تو یوما یجعل الولدان شيبا السماء منقطر به

اذا ما اتوا نجا و موتی و ادرما	وقد هالهم البصار تلك الصفا
--------------------------------	----------------------------

صعوبة و شوری صواب جمع صعب یعنی وقتیکه بیایند بندگان خدا پیش حضرت نوح و حضرت
موسی و حضرت آدم صلوات الله و سلامه علیهم حالانکه در خوف و ذرغ انداخته باشند
ایشان را و یکن آن سختیها

فما كان يغني عنهم عنده	ابني ولم يظفرهم بالمارب
------------------------	-------------------------

باینکه عینک برای ما یفتک انظار فیروزی و اوان مارب بستم الاراء و فتحها حاجت
یعنی پس نفع نداد ایشان را نزد یک این سختیها هیچ پیغامبری او فیروز ساخت ایشان را
هیچ پیغامبری بطلبها

هناك رسول الله ينحو لربه	ستفيعا و قناحا لبا ب المولع
--------------------------	-----------------------------

خو آشک کردن یعنی در آن وقت و قد کند رسول الله صلی الله علیه و سلم سجائب

پرو و کار خود و رها نمی کرد اراده شفاعت دارد و اراده کشادن در دوازده ششها دارد

فیرجیه مسرورا بنیل طیاره	اصاب من الرحمن اعلی المراتب
--------------------------	-----------------------------

پس باز کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم شادمان بیافتن مقصود خود و رهای که بافتن از جناب حضرت رب العزت اعلی مراتبها - **فصل سوره** در بیان نوعی از دلائل نبوت که بشارات انبیاء سابقین است بوجوه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اینجا اشارت است بجنب اظهار آنحضرت صلی الله علیه و سلم

سلالة اسمعيل والعرق نافع	واثنین بیت من کوئی بن غالب
--------------------------	----------------------------

سلالاتی که استخرج منها النزع الحذب و نزع القوس جذبه عرق بالکسریج - لوی بضم لام و فتح همزه و تشدید یا جدا علی آنحضرت صلی الله علیه و سلم یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم خلاصه است برآمده از حضرت اسمعیل و اصل بجانب خود کشنده است فرع را یعنی البتة فرزند به پدر رساند و قبیل آنحضرت صلی الله علیه و سلم شریفترین قبایل اولاد لوی بن غالب است و درین بیت اشارت است بان قصه که فرشته نزدیک باجره بشارت داد که از اولاد فرزند تو پیغمبری پیدا شود و اشارت است بمضمون حدیث ان الله اصطفی کنانته من ولد اسمعيل و اصطفی قریشا من کنانته و اصطفی من قریش نبی اکرم و اصطفانی من بنی هاشم رواه مسلم

بشارة عيسى والذي عنده علم	لبنه باس بالصالحات المحارب
---------------------------	----------------------------

صنوک و صنوک بادشاه مشهور که در کثرت فتوح بان مثل زده میشود یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم مصداق بشارت حضرت عیسی است علیه السلام و آن پیغمبری که تعبیر کرده اند پیغمبران از و با اسم صنوک لبیب شده قتال و درین بیت اشارت است

مبضمون کریمہ کہ پیشتر رسول باقی من بعدی اسمہ احمد و اشارہ است بان مقصد کہ انبیاء سابقین گفتہ اند کہ در آخر زمان پیغامبر صحرک پیدا شود

وصن اخبروا عنه بان ليس خلقه	لنقط و في الاسواق ليس احبا
-----------------------------	----------------------------

صحب بانگ فریاد فظ مز و درشت خو یعنی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن پیغامبر است کہ خبر داده اند پیغامبران پیشین از وی بان کہ نیست خلق او درشت و نیست در بازار با بانگ بلند کنند و درین بیت اشارہ است بحديث دارمی کہ در توبیت مذکور است و در وصف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - ليس لفظ ولا غليظ ولا صخب في الاسواق

ودعوق ابراهيم عند مائه	حكمة بيتا فيه نيل الرغائب
------------------------	---------------------------

رغبہ عطائی بسیار رغائب جماعہ یعنی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن پیغامبر است کہ مصداق دعاء حضرت ابراهیم شد وقت بنیاد کردن وی و در کہ معظّمه خانه کرد وی یافته شود عطایای بسیار دین بیت اشارہ است بمبضمون کریمہ و اذیرفع لبراهیم القواعد الاله

فصل چهارم در بیان انواع دیگر از دلائل نبوت و آن تا آنجا کہ شامل و احلاق آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم است کہ بہ بہتہ اجتماعہ ہجرت پیغامبر را حاصل نشود قطعاً ہر چند احوال خصال مخصوص بان نبی باشد مثل اعتدال خلقت و فصاحت لسان و نفع رسانیدن بگردان و سخاوت و علو ہمت و شجاعت و عفو و علم و زہدائی غیر ذلک

جميل الحيا ابيض الوجه ربعة	جليل كواكس النج الحواجب
----------------------------	-------------------------

حقّی روی آدمی رحل رقبہ بین الطویل و القصیر نزع باریکی و درازی و اکثر اویس و عظمیٰ واحد اگر دوس یعنی صاحب جمال است روی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

و مال بخیل است روی آنحضرت میایدقامت است آنحضرت پرتو قوی است سرش خوانند	آنحضرت و بار یک دور از و تمام است ابروهای آنحضرت صلی الله علیه و سلم
صید صلیح ادرج العین السکل	افضیله الا عجا و لبس لبثا لب
الکعبه شجرة سواد العین السکل العین اسی فی بیاضها شی من حمرة اعجت الکلام صیرته عجبا و اهلها بهیتر ترک الایضاح یعنی خود بصورت بالملاح است آنحضرت صلی الله علیه و سلم چشم آنحضرت در نهایت کمال بود و سفید حی چشم آنحضرت بسرخی آمیخته بود با فصاحت است آنحضرت نیست رکاکت کلام با آنحضرت آمیخته صلی الله علیه و سلم	
واحسن خلق الله خلقا و خلقه	والفهم للناس عند الفوائب
یعنی بهترین خلق خداست و در شکل و قیاس و غیره ایشان است مروان را نزدیکی همچون حوادث زمان	
واجود خلق الله صدر او نائلا	و ابسطهم کفا علی کل طالب
نیل یافتن و عطار نائل گویند معنی مهم مغفول چنانکه در عبثه راضیه گفته اند یعنی سخنی ترین خلق خداست باعتبار رسیدن و باعتبار عطا و کشاده کننده ترین ایشان است است برابر هر سوال کننده	
و اعظم حق للمعالی فهو ضه	الی المجد سنا للعطائک و الخاطب
خزان او و جواهر و معالی جمع معلایه یعنی بلندی قدر و منزلت عطا بهم جمع عظیمه یعنی مرتبه بلندی یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم بزرگترین جواهر و است که برای مرآت بلند بر خاستن او باشد بسوی بزرگی ترقی کند و کارهای بزرگ را طلب نماید کسیکه	

زن شتر لقمه را خاستگاری کند ۵		
تری الشجر الفرسان لا ذل لظهوره		اذا احمر لباس فی بلیس المولجب
عذاب بئس ای شدید احمر لباس ای آشفته الحرب لقال خرج القوم الی مواجهم ای مصارعهم یعنی می بینی شجاعترین سواران را که پناه گرفته است به پشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقتی که سخت شد کارزار و معرکهای سخت ۵		
واذا اهل قوم من سفاهة عقولهم		ولم یذهبوا من دینه عذاهب
یعنی ای ذوالاوند آنحضرت صلی الله علیه وسلم جماعه بسبب کوتاهی عقل خود و ترسند در راهها از دین او ۵		
فما زال يدعو ربه لهداهم		وان كان قد قاسى استد المنايا
پس همیشه دعا میکرد و پروردگار خود را برای راه نمودن ایشان اگر چه کشیده بودند ترین مشقتها و درین دو بیت اشاره است بان قصه که کفار بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم سنگ می انداختند و آنحضرت میفرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون ۵		
وما زال یعفو قدر عن شبههم		كما كان منه عند جذبة جاذ
الحجبة لغة فی الجذب و قيل مقلوب نیم همیشه عفو میکرد و از بدی کننده ایشان حال آنکه قواد بود بر انتقام جنانکه واقع شد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزدیک کشیدن جامه از اعرابی که کشیده بود درین بیت اشاره است بحديث الش که اعرابی روای میآید آنحضرت صلی الله علیه وسلم از پیش پشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکشید تا آنکه از کرد در تنگ آنحضرت صلی الله علیه وسلم و دی آنحضرت صلی الله علیه وسلم		

تبرسم فرمود و او را چیزی عطا نمود

وما زاد طول العمر الله معصنا | عن البسط في الدنيا وعيشنا لمزنا

مراتب جمیع مرزبان و المرزبان الفارسی الشجاع المقدم علی القوم و دون الملک
معرّب یعنی همیشه بود طول عمر خود برای رضای خدا معصی از رفاهیت و در دنیا و عیش
رو ساری عجم

بدیع کمال فی المعانی فلا عجز | لیکون له مثلاً ولا مقارب

یعنی بی نظیر است کمال او و جمیع اوصاف پس نیست هیچ مرئی مانند او نیست هیچ
مرئی نزدیک با و در جمیع در میان بدیع و معانی ایها م تطبیق است و این از فضل
رابع است و بدیع کمال و دلالت میکند بر انتهای این کلام و بمنزله نتیجه است

آنرا **فصل پنجم** در اشاره بنوع دیگر از دلائل نبوت و آن شامل

است در حال عرب و تعجیم و عادات و مذاهب ایشان پیش از بعثت حضرت پنا به
صلی الله علیه و سلم که بیداشت عقل نهیده میشد و که لطف الهی تمیضی تغییر آواضا
است و تامل در حال آن حضرت صلی الله علیه و سلم از امتیه و عدم مخالفت علماء

و مشهوره با مانند که این همه دلالت میکنند بر صدق دعوی نبوت و تامل در صلاح
آن حضرت صلی الله علیه و سلم امر مله را با حسن وجهه و این استدلال بدان ماند

که هر که عدالت ملک عادل را میداند اگر به بندگی رعیت او راه فساد پیش گرفته اند
یقین میکند که با دواشه البته زجر منع خواهد کرد و بر سر آن جماعه مهرمانی را تسلط خواهد
که تغییر اوضاع ایشان نماید و چون کسی دعوی کند که من پیغمبرم یا او کند مرصی را و

ایشان شفا یابند یقین دانسته شود که صادق است در دعوی خود

انا ماقيم الدين من بعد فتره	وتخلف اديان وطول مشاغب
<p>فتره سستی و زمان میان دو بنیاد بر شتب با بجهتین برانگیختن فتنه و تباهی یعنی آمد بهادر حاجی که راست کننده دین است بعد سستی آن مابعد انقطاع رسل و بعد تغییر ملتها و بسیاری فتنها و منا و ما و درین بیت اشاره است بان کلمه که در کتاب سابقه مذکور است ولن یقضیه الله حتی یقسم الملة النوحا بان یقولوا لا اله الا الله</p>	
فیا ویل قوم یشرکون برهم	و فیهم صفوف من خیم المناب
<p>و خیم ای قبیله منال عیبه و نقصها مثل عیبه کی یعنی پس ای وای آن قوم را که شرک مقرر میکنند با پروردگار خویش و دین جماعه انواع بسیار است از عیبه اگر آن نقصها درین بیت اشارت است بحال شرکان عرب</p>	
و دینهم ما یفترون بر الله	ا کثریم حام و اختراع السوء
<p>حامی مخفی که او را آزاد کننده و بروی سوار نشوند و سائبه ناقه کانت تشبیه فی ای بیت لند یعنی دین این شرکان چیزی است که برمی بافتند آنرا بعقل خود بگیرند و بوحی الهی مانند تحسیم حام و اختراع سائبه</p>	
و یا ویل قوم حترقوا دینهم	و افتوا بمصنوع محفظ المناب
<p>یعنی وای آن قوم را که تحریف کردند دین پروردگار خود را و فتوی دادند و ساخته از طرف خود برای نگاه داشتن منصفها و ریاستها - و این اشارت است بحال یهودیان</p>	
و یا ویل من اطری بقبضه بنیه	فسماء رب الخلق اطراء خبا

اطرار بمیان دست و دل یعنی وای آنکس را که میانگذاشته است در مدح نبی خود پس
نامید او را پروردگار بطریق بمبالغه مطلب نمایانده و این بیت اشارت است
بجمال نصاری ۵

و یا و یل قوم قد ابار نفوسهم	تکلف تزویق و حب الملاعب
------------------------------	-------------------------

بوار بافتح هلاکی بار فلان ای هلاک و اباده الهی اهلکه زاویق سیاه بلفظه اهل بیت
تزوین اراستن و کل منقش منو مزقوق و انلم یکن مناک زریق یعنی وای
آن قوم را که هلاک کرده است نفوس ایشان تکلف تزوین و دوستی باز یها
و این بیت اشارت است بجمال ملوک عجم و رؤسای ایشان ۵

و یا و یل قوم قد لحق حقولهم	مجتبر کسریا و اصطلام الضل
-----------------------------	---------------------------

اخف سبکبار کرد و اصطلام اذن بر کردن الضریبه یا یودی العبد الی سید
من الخراج المقرر علیه فعلیه بمعنی مفعول و اجمع ضرائب یعنی وای آن قوم را که
سبکبار ساخته است عقول ایشان از سبک کسری و اذین بر کردن خراج و باهم ایشان
و این اشارت است بجمال رعایای عجم که یا مال ظلم ملوک شده بودند ۵

فادرکهم فی ذلک رحمة ربنا	وقد اوجیوا منه اشد المعاتب
--------------------------	----------------------------

معقبه بفتح التاء و کسره باختم گرفتن یعنی پس دریافت ایشان را و پیمالت رحمة
پروردگار حال آنکه مستحق شده بودند از جانب خدا تعالی ستمترین ستمها ۵

فارسل من علیا قریش نبیه	ولم ینک جنات بلوغ کجاذب
-------------------------	-------------------------

بلأ و اطوار و اتبار از مودل پس فرستاد از بلندترین قبیلہ در میان قریش بنمایم
خود را و بود در آنچه قریش امتحان کرده بودند و رنگوی ۵

ومن قبل هذا لم يخالط مدارك	اليهود ولم يقرع لهم خط كتاب
<p>یعنی پیش ازین نیا میخسته بود و بر سرهای یهود و بنواخته بود خط نویسنده ایشان فوضع من فاج الهدى المن اهتدک . ومن بتعليم على كل راغب یعنی پس واضح ساخت راه هدایت را برای هر که راه یابی خواهد و احسان کرد با خوشتن شرايع بر هر غیبت وارنده و را خبرید</p>	
واجنس عن بدء السماء لهم عين	مقام مخوف باین آیدى الحجاب
<p>یعنی پس خبر داد از ابتدای آفرینش آسمان ایشان را و از ایستادن پیش پروردگار حساب کننده که از ان ایستادن ترسیده می شود و درین بیت اشاره است باینکه کریم و لمن خاف مقام رب جنات و درین بیت جمع کرده شد حال مبدا و معاد را</p>	
وعن حکم رب العرش فيما ليعهم	وعن حکم تروی مجکم التجاز
<p>آنست بفتحین پیش آمدن خبر یعنی خبر داد از فرمان پروردگار عرش در آنچه پیش می آید ایشان را و از حکمتها که روایت کرده میشود بسبب تجربه و درین بیت اشاره است باینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و علم بما یلقین فرمود علم احکام و علم حکم اول ظاهر است و ثانی چون مصلح منزلیه و علم اخلاق و خواص بعضی ظنمه و غیره و این علم ثانی گاهی بحکم تجربه نیز ادراک نموده میشود</p>	
والطلي اصناف الخنى و ابا دها	واصناف العجب للعقول جالب
<p>خنی بهیوده گفتن و مراد اینجی اعم است از قول و فعل ابا دها ای الاله یعنی باطل ساخت اقسام بی دگر را و برهم زد آنها را و باطل ساخت اقسام ظلمی که عقوبت</p>	

الهی را مقتضی است و درین بیت اشارت است بآن حدیث که هیچ گناه نزد
 خدا تعالی جالب تر نیست عقوبت را از لغبی ختمی اشارت است بامر احض نفسانیه
 که از جهت نفس شهویه بیدار شود یعنی بامر احضی که از جهت نفس سبعیه بیدار شود

و بشر من اعطی الرسول قیاده

بجنته ینعیم و حور کواعب
 قیادستی که اسنور را بآن کشند یعنی بشارت و اوست کسی را که بدست رسول الله
 صلی الله علیه وسلم و او مباحثه و در راه بهشت نعمت و حور و نوجوان

و او عدل من یابی عبادۃ ربه

عقوبه نذران و عدیه قاطب
 قطب روی ترش کردن کنجی ترسانند کسی را که سر باز نهند از عبادت پروردگار
 خود بعبودت دوزخ و گفته اند آن شخصی که روی ترش کرده است درین بیت اشاره
 کرده شد بمجنون کریمه من اعرض عن ذکره فان له معیشة ضنکا و من
 یوم القیامة اعمی

فانجی به من متاعنا نجاته

و من خاب فلتند به مثل النواذ
 یعنی پس نجات و او خدا تعالی بسبب این پیغامبر کسی را که او نجات خواسته بود
 و هر که مطلب نیافت باید که نوحه کنند بر دی بهترین لوحه کنندگان

فاشهد ان الله ارسل عبده

بحق و لا شیء هناك بر ادب
 لقول راسی فلان اذا را است منه ما یریک و ما یریک یعنی پس گواهی میدهم تحقیق که
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیغامبر است از جانب خدا تعالی نیست انجا هیچ چیز
 در شبه اندازد

وقد کان یؤذ الله فینا لمهد

و صمصام تدمیر علی کل ناکب

صمها متبع بران که باز نگرود و تقال نکیه اذا عدل عند یعنی هر آنکه بود نور خدا تعالی
 در میان ما برای سپردن یا نیکو و دشمن بران عقوبت بر هر یک شود و این دو بیت
 دلالت میکند برستم این فصل و بمنزله نتیجه است آنرا **فصل ششم**
 و برهان نوع دیگر از دلائل نبوت و ان تامل است در شریعت آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم که همه ارشاد است باقامت عبادت که حق خالق است بر مخلوق و تهنید
 نفوس با خلاق فاضله و دعوت بتدبیر منزل و بسیاست مدینه و نصب مظان برای
 آن بوجهی که محکم تر از آن تصور نگردد و این استدلال بدان مانده اگر شخصی کتاب
 سینوی میخواند بگویند که مصنف آن کتاب کامل بود و در نحو و هر که دلو آن متنبی
 میخواند میدانند که صاحب آن کامل بود و در شعر و هر که قانون میخواند میدانند که مصنف
 آن کامل بود و در علم طب همچنان هر که تفصیل شریعت آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم می بیند شک نمیکند در آنکه استیفاء مقاصد شریع بدون این علوم ممیسر
 و صاحب این علوم نمی است که این علوم را بوجهی تلقی فرمود

واعقوی دلیل عند من نوع عقله	على ان مغرب الشرع صفی المشاد
شرب بالکسر حصه آب یعنی محکم ترین دلیل نزدیک کسیکه کامل است عقل او بر آنکه آب حدود شرع صافی ترین جمیع آب جزر است	
لواطی عقل فی سلامة فکرة	على اکل ما یاتی به من مطاب
تواطوا علیای تو انقوا یعنی با یکدیگر موافقت بوند عقولها و در وقت سلامت فکر بر هر چه می آید و آنرا شرع از احکام یعنی عقل سلیمه تهتف اند بباستحسان شریع و تسهیل همزه تواطی بنا بر ضرورت شعر است	

سهلۃ شرع فی رزانه شرعه	و تحقیق حق فی اشاره حاجب
سهلۃ جوامع دینی و معارف اینجی سهولۃ است شرعیه بالکسر و شریعتی بجای در آمدن پس آداب و راه پیدا کرده خدای تعالی رزانه آسپاسگی رزین ای و نور یعنی اقتوی دلیل سهولت شریعتی است با ترک شتاب زدگی یعنی جامع است در سهولۃ و دقارنه چندان تساهل دارد که از حد گذرد و نه چندان شدید است که شتاب باشد و اثبات حق و راستا ره بابر و بالعین بسیاری از مطالب خامضه و الفاظ سهله لطافت عجمیه تقریر فرمود و درین بیت اشاره است بحدیث نبوت بالکسر السهله و بحديث اوتیت جوامع الکلم	

مکارم اخلاق و اتماء نعمه	بنوۃ تالیف و سلطان غالب
یعنی خوبیهایی اخلاق و تمام کردن نعمت و راه نمودن حق با تسلط غلبه کننده یعنی وین آنحضرت صلی الله علیه و سلم با غلبه ملک منضم است و درین بیت اشاره است بحدیث نبوت لا تم مکام الاخلاق و اشاره است بآنکه ملا محمدی مخصوص است بجمع شریعت باخلافت و سلطان غالب از قبیلۃ اصنافه موصوف است بصفه	

لصدق دین المصطفی یقلوبنا	علی بنیات فیهما من غرائب
یعنی راست یار است میدانیم دین مصطفی را صلی الله علیه و سلم بدلهایی خود یا قرآن و صحفه که فهمیدن آن از عجایب است و درین بیت اشارت است بمضمون کریمه افمن کان علی بنینه من ربہ و تیلوه شایسته اشاره است بتمامی این فصل - فصل هفتم در نوع دیگر از دلائل نبوت و آن تامل در معجزات آنحضرت است صلی الله علیه و سلم	

براهین حق و صحت صدق قوله	رواها و بروی کل شیت و مثائب
یعنی این بابهای راست است که واضح ساخته است صدق قول آنحضرت را صلی الله علیه و سلم مدعی نبوة روایت کرده است آنرا روایت میکند آنرا هر جوان و هر پسر و درین بیت اشاره است بتواتر معجزات آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر چند احاد و ان متواتر باشد مثل شجاعت رستم و سخاوت قائم	
من العیب که اعطی الطعام لجامع	و کم مرة استقی الشراب لشارب
سقت فلانا و اسقیته و منه قوله تعالی استقینا کم یا فرأنا لعینی از دوزخ عالم غیب بسیار بار طعام و اگر نه را و بسیار بار آب داد و نوشنده را	
و کم من مریض قد شفاه دعاءه	و انما ان قد اشفی لوجیهة و اوجب
اشفی المریض علی الموت ای شرف علیه و وجب یکبار افتادن منه قوله تعالی فاذا فوذا جنونها و مردن و منه قوله صلی الله علیه و سلم اذ اوجب فلا یسکین بلکه ای افانای عینی بسیار مریض که تندرست ساخت او را دعاء آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اگر چه نزدیک شده بود با فتاوی که مرده را باشد و در اشقی و اشقی تجلیست	
و دردت له شاة الدی ام معبد	حلبا و لا شطاع حلبا حلبا
شطاع اصله شطاع عذفت التار تخفیفاً یعنی شیر داد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم نه بری نزدیک ام معبد شیر بسیار حال آنکه طاقت نداشت یکبار و نوشیدن و نوشنده و قصه این در مشخو ذکر است	
و قد ساخت فی ارض حصان سقاً	وفیه شیت عن براء بن عازب
ساخت یا فرسی ای غاصت فی الارض حصان بالکسر قرس نه یعنی تحقیق نهین	

از عجایب

و شوق له جبریل باطن صدره	الفضل سواد بالسويداء لاریب
لازب حقیقه یعنی لشکافیت برای او جبریل اندرون جوف آنحضرت صلو الله علیه وسلم را برای شستن میاهی که بدانند دل حقیقه است	
واسری علی متن البراق الی السماء	و یاخیز مرکوب و یاخیز را کب
یعنی شب روی کرد در پشت براق بسوی آسمان پس چه نیک مرکوب است براق و چه نیک را کب است آنحضرت صلو الله علیه وسلم	
و مشاهد ارواح النبیین حمله	لدى الضحوة العظمی فوق الکواکب
یعنی مناینه فرمود آنحضرت صلو الله علیه وسلم ارواح پیغمبران را همه بجا نزد یک ضحوة الله که در مسجد بیت المقدس است و بالائی ستار یعنی بالائی آسمان	
و مشاهد فوق الفوق الواردیه	کمثل و آتش و افسر مترا کب
یعنی معانیه فرمود بالائی آن بالائی یعنی بالائی سبع سموات الفار پر در و کار خورشید مانند پروانه های بسیار یکی یکی متصل شده	
و راعت بلیغ الای کل محادل	حضیو تمادی فی هراء المطالب
یعنی ترسانید آیات قرآن که در نهایت بلاغت است هر چه بانی گفته شریف زنده را که از حد گذر در حدال کردن در مباحث علمیه	
براعة اسلوب و عجب معارض	بلاغة اقوال و اخبار غایب
براعت تمام شدن در فضل و گذشتن از یاران و در آتش بدل است از بلیغ الای بدل اشتغال یعنی در ترس از منافعت مجال منکر را بجنبه وجه فضل سلوب و در ماندن معارض	

معارضه و بلاغت کلام و خبر دادن از امر غائب چون خبر عاود و ثمود و خبر فتح بدر و علیه
روم بر فارس و جزآن و در بیت اشارت است بآنکه نزدیک محققین اعجاز قرآن
چهار وجه است

و سماه رب العرش اسماء مدحة	ببین اعطى له من مناقب
----------------------------	-----------------------

یعنی نامید آنحضرت را صلی الله علیه وسلم خداوند عرش نبامهای که دلالت بر مدح
آنحضرت صلی الله علیه وسلم میکند که بیان میکند برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم
آنچه عطا فرموده است و از آن مقببات

بروف رحيمو احمد و محمد	مقفى ومفضل لیسى بعاقب
------------------------	-----------------------

المقفى اخر الانبياء و كذلك العاقب چهار اسم در قرآن آمده است روف رحيم محمد
واحمد و سه اسم مقفى و بنی الرحمة و عاقب در حدیث آمدن مفضل بمعنی نبی الرحمة
است **فصل هشتم** در دعا برآل و اصحاب و نوکیشان
اصحاب و نجابت اهل بیت

اذا ما اتار و افنته جاهلية	تقود ببحر زاخر من كتاب
----------------------------	------------------------

ز خیر پر شدن روضه و دریا از آب کتیه شکر یعنی هرگاه بر انگیزند کاروان فتنه جاهلیت
یعنی بر عداوت حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم و ابطال امر اسلام جمع شوند آن فتنه
که میکشد در بای پر شده از شکر است

يقوم لشفعة الباس اسرع وقمة	بجيش من الابطال غملا سلا
----------------------------	--------------------------

الابطال بالخریک و لیه الفرة بياض الوجه الغر البیض کلبت اسب دراز خانه یعنی بر بخیزد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای دفع شر کافران زودترین بر خاستن بپشکرها

از پهلوانان سفید رست پیشانی ایشان	
اشداع يوم الدين من كل باسل	ومن كل قزم باه سنة لاحب
سازد لیری نمودن یقال شجاع باسل قزم شتر گرامی که بروی باز کنند و بجهت کشتی گذرانند شغل السید الشجاع قزم یعنی توی دل اندر روز جنگ از هر شجاع دلیر و از هر زور و آنکه که بسا نهانیزه بازی کننده باست	
توارث اقل ما و نیلا و جرات	لنفوسهم من اموات نجائب
اقدام پیش رو آمدن و شجاعت نمودن نبل و نیاله آگاه هی و بزرگی یعنی میراث گرفته است اقدام و بزرگی و جرات و نفوس ایشان از مادران صاحب نجابت و این بیت بر طور کلام قریش واقع شده که نجابت والدات می ستودند و می دانستند که اخلاق فاضله از جانب والده میراث می رسد و فی الحدیث انما ابن العوانک	
سبحر الله اصحاب النبی محمد	جميعا كما كان لاله خير صاحب
تو اب و ما و خدا تعالی اصحاب پیغمبر را صلی الله علیه و سلم همه ایشان را چنانکه بهترین بودند همیشگی آنحضرت صلی الله علیه و سلم	
وال رسول الله لا زال امرهم	قوي على ارغام الف النواصب
یعنی اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم همیشه با و حال ایشان است و درست بحال آلوده کردن بنی حمی که عداوت اهل بیت دارند	
تلك خصال من تعاجيب ربنا	نجابة اعقاب لوالد طالب
یعنی سه خصلت از اعجوبهها آثار قدرت پروردگار است یکی نجابت اولاد و اسباط چون اسباط در شجر است بنی نشت بلعظ و والد طالب نقل کرده شد	

و بع دلیس شدن بخیر صله بالایی ازین جماعات جمعی هستند که در لیس شده اند
بعلم حدیث و دانش آنچه از حدیث صحیح و ضعیف است و این اشارت است بحدیثین
که قائم اند بعلم حدیث ۵

و منهم رجال مخلصون لهم	بأنفسهم حسب البلاد الأجاد
------------------------	---------------------------

حسب کبر انجاری فراتی سال الاجاب الارض التي لا نبات فيها ما خور من الجذب
و هو القبط یعنی ازین جماعات جمعی هستند که خالص کنندگان اند نسبت خود را و عمل خود را
برای خدا تعالی بپرکت و مهای ایشان است ارزانی شهرهای تحت زده و این
اشارت است بعباد صوفیه ۵

و منهم رجال يعتدي بعظائمهم	أفياهم إلى دين من الله وأصب
----------------------------	-----------------------------

الغياهم مهور الجماعة الکثیرة الواصب اللارزم والدایم قال الله تعالی ولله الدین واصبا
ولیقال وصب علیه ای واطب علیه یعنی وازین جماعات جمعی هستند که راه یاب میشوند
بسبب و عظمت ایشان جماعه کثیره از مردمان مجوسی دینی که لازم و دائم است آمده
از جانب خدای تعالی این اشارت است بر اعطان ۵

على الله رب الناس حس جزاءهم	بما لا یوا فی عدا ذهن حاس
-----------------------------	---------------------------

موافقه بهم رسیدن یعنی بر خدای پروردگار مردمان است جزای نیک ایشان بان
توابع که در معنی یا بد شمر دن او را ذهن هیچ حساب کننده -

فصل دهم در بیان عشق آن جناب صلی الله علیه وسلم
و اشاره بنسبت اولیه و بعض آثار آن نسبت ۵

و من شاء فليزل محب الزيات	و من شاء فليزل محب الزيات
---------------------------	---------------------------

بنشیند نام معشوقه زیارت جمع زینب مغازله عشق بازی کردن یعنی پس بر که خواهر کو ذکر کند حال شنیده را و هر که خواهد پس الهام عشق کند بحسب نیاز	
سازد که حبیب المحبیب محمد	اذا وصف العشاق المحبا
یعنی بیان خواهم کرد عشق خود را بنسبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شکیکه برایان کند عاشقان دوستی مشوقه را	
و اذا کوعد اقد تقام عهدا	حواه فواحدی قبل کون الکوا
یعنی بیان خواهم کرد عشقی را که قدیم شده است زمان او در گرفته است دل من آن عشق را پیش از پیدایش آن تارها درین بیت اشاره واقع شده است بدقیقه از وقایع علوم مصروف که میل اعیان ثابت به سوغی واحدیت پیش از زمان است و همان عشق است که امروز در میان کل اهل اویسینه و جناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر روی کار می آید تفصیل این دقیقه را این رساله گنایش ندارد	
و یبذل هیماء لعننی فی الکرم	بنفسی افدیه اذا اولاه قارب
یعنی ظاهر میشود روی مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای دو چشم من در پیشانی نفس خود را و اقارب خود را نثار و فدا آنحضرت میگردد و انعام و انصاحت صلی الله علیه وسلم	
دید کنی فی ذکوة تشمیرة	من الوحد لا یجو عیلم الا حیا
یعنی در می یابید مرا در حالت یاد کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر خاستن مورث سبب عشق در من یابید کیفیت آن عشق را علم بیکایگان	
والفی الروحی عند ذلک هرة	والناس و روحا و وثبة و انب

بزرگواران و ثبوت کردن یعنی می یابیم روح خود را نزد یک یاد کردن آنحضرت
صلی الله علیه و سلم جنبشی و الفتی و تازگی غیر حبت کردن حبت کننده اشاره
آن است که خرق و صندق و وثبه از احوال لطیفه قلبیه است و انش تقضی جنبش
معنوی است و آن از احوال لطیفه روحیه است

فصل یازدهم

در ابتهال بجناب آنحضرت صلی الله علیه و سلم و استراحت بهنامی نصیه است

و صلی علیک الله یا خیر خلقه	و یا خیر مامول و یا خیر و اذهب
-----------------------------	--------------------------------

یعنی رحمت فرستد بر تو خدای تعالی ای بهترین خلق خدا و ای بهترین کسیکه
امیدوار داشته شود و ای بهترین عطا کننده

و یا خیر من یرجی لكشف رزیه	و من جوحه قد فاق حوجی السیاح
----------------------------	------------------------------

رزیه مصیبت الجود بانسج المظر الواسع یعنی وای بهترین کسیکه امیدوار داشته شود
برای ازاله مصیبت وای بهترین کسیکه سخاوت او زیاده است از باران بار باره

فاشهد ان الله سر احم خلقه	وانك صفتاح لكز المواهب
---------------------------	------------------------

یعنی گواهی میدهم که خدا تعالی رحمت کننده بر بندگانش و تو ای رسول خدا
کلید گنج بخششهای

وانك اعلی المصلین مكانة	وانت لهو ستمس هم كالنوا قتب
-------------------------	-----------------------------

و گواهی میدهم که تو بلندترین پیا میرانی در مرتبه و تو بمنزله افتابی ایشان را و ایشان
بمنزله ستارگانند

وانت شفیع یوم کاذ و شفاعة	بمعنی کما اتنی سواد بن قارب
---------------------------	-----------------------------

یعنی تو شفیع روزیکه هیچ شفاعت کننده نفع ندهد چنانکه هیچ تو گفته است سواد

این قارب درین کلمه اشارتست بآنکه این مصرع قصین کرده شده است از سواد
 این قارب بلکه این قصیده تنبع قصیده اوست که در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم انشا کرده است و مرتبه قبول یافته

و انبت حیدری من هجوم مله	اذا انشبت فی القلب شری الحیا
--------------------------	------------------------------

همه واقعه و نازله بمعنی واحد یعنی تو پناه و پنده منی از هجوم کردن مصیبت و فتنه بخلاف
 در دل بدترین خبیثا لهارا

فما انا اخشی از مده عد لهما	ولا انا من ریب الزمان براه
-----------------------------	----------------------------

یعنی پس نمی ترسم از سختی تاریک و ز ستم از گردش زمانه بهر اسان و دورین بیت
 اشاره است بقبول استمداد و عود است بفاخته قصیده

فانی منکم فی قلاع حصینه	وحد حدید من سیرو المحارب
-------------------------	--------------------------

یعنی من در قلعه های محکم ام از جانب شما دور و دیوار آهنگم از تشبیرهای جنگ کنده
 یعنی گود حصار تشبیرها ام که نصرت من و برافروغ اعدای من لضب
 کرده باشند

ولیس ملوما عی صبت اصابه	غلیل الهوی فی الا کرملین الاط
-------------------------	-------------------------------

یعنی نیست ملامت کرده شده زبان بند شدن عاشقی که رسیده باشد
 او را سوزش عشق و در میح بزرگان و پادگان و درین بیت اشارت است بنختم سخن
 و عجز ادای مدحی که لائق آغنجاب باشد بدو سبب یکی آنکه عشق مقتضی کویست
 و یکی آنکه میح بزرگان و پادگان را پایانی نیست **حما** تامل باید کرد
 در اسلوب قصیده که چه قسم تشبیب کرده شده و از آنجا تخلص کرده آمد

بج آنحضرت صلی الله علیه وسلم وکلام ما در اینجا بفنون بسیار درآورده شد و در آخر
بیان عشق کرده شد و چون آنحضرت را بر تشبیه کمال رسید خطاب کرده شد و در آخر
مقصیده عمو کرده شد و ابتدای آن و اشعار تاجی کرده آنحضرت را آخر ما علقها علی القصید
و قد فرغنا من ذلک الشرح یوم الثلث الرابع و اشد یوم من الیوم الاثنی عشر
ست و خمسين بعد الالف و المائتة من الهجرة و الحمد لله رب العالمین -

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلاوة علی مولانا محمد سید المرسلین
و علی آله و اصحابه اجمعین اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه ورنیولا
مقصیده همزه به در مدح سه در انبیا علیه الصلوات و التسلیات نظم کرده شد و چون
بعض الفاظ آن محتاج به تبیین گشت باعث بود سجا طر جماعت که مشق اشعار عرب کرده اند
بغیر ترجمه معنی آن منتفع نمیشد لهذا ترجمه آن ابیات و معانی بغویة آن املا کرده آمد و الله
المبسر کل عیسر و ان را کشتش فضل ساختیم **فضل اقل تشبیه**
بطریق تازه که معهود شعر نیست

اذا اخبرت يوما عن صبا	فلا تلهم ببدر او ذکاء
بج بالشی اولی به ذکاء بالضم غیر مصروف آفتاب لایه تلهم الالف و اللام یعنی	چون بخوابی روزی خبر و اون از روشنی چیزی پس چو این شود که راه چهاردهم یاد
آفتاب یعنی شبیه راه و آفتاب کن	
وان تصح بحجج او شمسی	فلا تنظر بحجج او سماء

سمو بلندی جو بافتح المطر و بالضم الکرم یعنی فاکر تائیش خواهی بسجایا معلوم مرتبه پیشگاه کن یسوی باران یا یسوی آسمان یعنی سخی را بسیاران و عالی قدر را آسمان شب پر کن ۵		
ولا تذکر الخاطی و معننا	اذا کلمت فی معنی السیاء	
اخو القوم واحد نهم و المراد بهنا حاتم الطائی و من نام امیر مشهور که در سخاوتی تباران زند شخصی از عرب در لفظ کلمت منافق که در کمال مشهور تکلیم است و این منشا بی اصل است قال الله تعالی و یک کلم الناس فی المهد و کھلا دورا حادث بسیار یافته میشود گویند کلمت فلانا و تکلیم مع فلان یعنی و یا و کن حاتم طائی را در معنی بن پرید را چون سخن گوئی در وصف سخاوت در معنی و معنی تجنیس غیر تام است ۵		
ولا تنسب اخا بائس للیث	ولا ذل الرفق للریح الرخاء	
نسب الی بابیه و لایبیه الحقه به من باب الضرر کذا بالضم با و نرم قال الله تعالی رخاء حیث اصاب یعنی رنبت کن صاحب حرب شدید را بشیر رن صاحب نرمی اخلاق را یسوی با و نرم ۵		
وان بیدنت فی المنظوم وحدا	فحاشا ان تشیب بالانبياء	
حاشا فی القوم حاشا و یحیی الا ازید و حقیقه معنی حاشا که جعلک فی ناجیه من النجاة و فی الناجیه و حاشا ال فی فعل کنه ای بعد الله من ان فی فعل کنه ای البزوه حاشا ان یحرم الراجی مکارمه به تشیب الشعر تر فیه بذكر النساء و اگر بیان کنی در شعر عشق بلا پس خدا پناه دهد از آنکه تشیب کنی بجمال زنان ۵		
فتلك شر الیه للشعر قد ما	وقد سمحت بختم الانبياء	
فدا طرف یعنی در زمان پیشین تا برای تحلیل است یعنی منع از تشبیه بهاء و آفتاب و		

و از تشبیه به اربابان و آسمان و از تشبیه به جاسم و من و از تشبیه به بشر و با و نرم و از تشبیه
 به جمال شباهتین سبب است که اینهمه راهها و اسلوبها است در فن شعر شده اند و در
 زمان پیشین و شعریهائی پیشین مشوخ شده است بخاتم الانبیاء علیه الصلوات و السلام تشبیهات
 مراد است که بعد وجود آنحضرت صلی الله علیه و سلم منح بنی آدم باین تشبیهات حقیف
 عظیم است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اکمل انداز جمیع و بر هر وصفی ازین اوصاف
 پس حق است که آنست که با آنحضرت صلی الله علیه و سلم تشبیه داده شود نه بغیر او این
 لطیف شعری است مستی باد و عاقلی را راهها و اسلوبها را شرع میتوان گفت بحسب
 وضع لغت و شعریهات بحسب عرف و شرع مشوخ شده است با آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم اعتماد برین مسامحه کرده تعلیل مینماید بعد از آن پرورش کرده شد این معجز
 را بچند بیت دیگر

فهلأقلت ادخاله مدحا	لباس او سخا و وسع
---------------------	-------------------

سبحی بالقصر و شبنی برق و تار به بلندی قدر یعنی پس چرا انگشتی چون مقدر کردی
 ح را بشده و حرب یا بسجا یا بلندی مرتبه

ارحی طیفایک کرمی عه و	بطیبه حیث حقه الرحاء
-----------------------	----------------------

این مقول ملا قلت است طیف خیال طیب از آسمان مدینه منوره است یعنی می بینم
 خیالی که باید و میدهد مرا حالتهائی گذشته به مدینه منوره جاییکه اجتماع الزاع امیه سجای
 حاصل است که کمال روح آدمی باعتبار شجاعت و سخاوت و بلندی قدر آن است
 که گفته شود که این وقایع ناشیه ازین اخلاق خیال طیفی است از انان حالتهای که در مدینه
 منوره از ذات آنحضرت صلی الله علیه و سلم صادر میشد و باید و میداد این وقایع آن

حالات شریفه را غیر این مدعی مشهور نیست زیرا که پیکس را با بوج مبلغ اخلاق آنحضرت
صلوات الله علیه و سلم مکتوبه پس غایت روح آنست که نمائشی باشد از اخلاق کریمه آنحضرت
صلوات الله علیه و سلم و خیالی طفیفی باشد از آنچه آنجا واقع شده

التشیم به و بیضا من و میض	تألق فی البقیع و فی فیا ۶
---------------------------	---------------------------

شام البرق ای تدر الیه الو میض البرق اومض البرق و و من ایما ضا و و منضاد و و
مع خفایا قولاً تشیم به بدل است از ای طبعاً بدل جمله عن جمله و همچنین از حسن و کرم و
و تشو قتی در آیات آئیده واقع موقع بدل است تألق و درخشیدن یعنی می بینیم بسبب
عروض آن طیف روشنی را از درخشیدن برق که درخشیده است در بقیع العرقه که میدانی
است قریب مدینه و مقابر صحابه آنجا است و در تبای که عالیه است از عوالی مدینه و اول
مربعول آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنجا بوده است حاصل آن است که چنانکه لیسان
برق می آید و زو و میرود همین صفت از وقایع شجاعت و سخاوت و بلندی مرتبه
مردمان آثار فاضله آنحضرت صلی الله علیه و سلم که درین اکنه بود بنظر می آید و عن
قریب تخمی میگرد و زیرا که مشابیهتی دارد اما مشابیهته ناقصه

أحش به نیا من فتوح	لنستم من کدی او کد ۷
--------------------	----------------------

نستم الریح اذا هبت لیمها نسیم باد خورش که با الفتح و المد التثنیه العلیا مایلی
المقابر و کدی بالضم و القصر التثنیه السفلی مایلی باب العمره و کدی بالضم و تثنیه الیه
موضع با سفل که و فی قصه فتح مکه آن النبی صلی الله علیه و سلم و خاها یوم الفتح کما الشجر
حسان بن ثابت تثنیه الفتح مطلقاً که یعنی احساس میکنم بسبب آن طیف باد خورش
از فتوح که دهنده بوده است از موضع کدی یا او تثنیه کما

تذکیر فی احادیث النضائی | مقامات پیش از او حرام

اصحیقه اذا خلصت له نضائنا تمننا المعنى اخلاص العبد له في طاعته و اخلاص
الرب له في حسن جزائه مقامات یعنی الرثاء نور جبل نزل به رسول الله صلى الله عليه
وسلم و ابو بكر ثلث ليل عند اراوتها الهجرة الحرام جبل تعبد فيه النبي صلى الله عليه وسلم
قبل النبوة آدميه در مراحل پیرامی صوفیان در اخلاص محبت خالصه آن رتبه را که
گذشته است در جبل نور و در جبل حرام یعنی قصص صوفیه من آخر با شایسته است از قول
آنحضرت صلى الله عليه وسلم که درین دو مکان بوقوع آمد

لشوقی لحوال نقصت | بسملع اولی السح بی حاء

نقصی سیری شدن یعنی شوق میگردد اند اخبار رضائی بجا ب آن احوال که گذشته
است بحمل سلع یا در نواحی بی حاء السع جبل قریب الدنیه کان عنده وقعة المحدث العیر
بیرکان لابی طلحة الانصار کسان النبی صلى الله عليه وسلم بدخواها و شیب من ناره فیها
طیب فلما ازلت لن ثناء لالب حتى تنفق اهل المحبون تصدق بها ابو طلحة
یعنی الله تعالی عنه علی افاربه و بی عمه و القصة مشهوره باید دانست که آنچه مذکور شد
از منع اسالیب مشهوره در شعر و از ابداع اسلوب غریب که تشبیه است با آنحضرت صلى الله
عليه وسلم و رضال نیک و خلق فاضل مقرون بکمال ادب که گوئیم آنچه در مردمان یافتند
میشود خیالیت لطیف و بعضی است از برق پلنگ آنچه در ذات مقدس آنحضرت صلى الله
عليه وسلم بود تشبیهی نازده است که عبد ضعیف بآن مهتدی شده و الحمد لله باز از اینجا انتقال
کرده شد بوصف عشق و تخلص هم بطوری جدید واقع شد **فصل دوم**
در بیان عشق

بِصُوقِ رَيْثِ الدِّيارِ قَهَامِ قَلْبِي	وَهَيْجَ ذِكْرِ هَامِنِي بِكَاءِ
سپهان سرگشتگی از عشق یعنی تصور کروم دیار حبیب را چون ذکر طیب و یقین و قبا و مانند آن آمد پس سرگشته شد دل من و بر انگشت باد کردن آن دیار از من بکار مرا ۵	
رَوَيْتَ عِنْدِي شَمَائِلَ عَن حَبِيبٍ	قَالَ كُنْتُ وَزَادَتْ مِنْ عِندَاءِ عَمَّا
روایت کرد آن دیار خوبها را از محبوب پس گریانید مرا و زبانه ساخت محنت مرا و ذکر روایت شما را که گمانی است شهود و لفظ عن ایهام اطباق است ۵	
أَيَا قَلْبِي بِأَحْزَانِي لَقِطْعٍ	فَلَا سُلْوَانَ لِي بَعْدَ الْفَوَاقِ
سلوان بوزن السلطان دوا بر سلی به المحزون النوار کالفراق و زنا و معنی - ای دل بسبب احزان من پاره پاره شود زیرا که دوا بر سلی بخش نیست مرا بعد فراق محبوب ۵	
وَيَا صَدْرِي بِالْأَمَى تَشَقُّقٌ	فَلَا أَرْحَفِي لِنَفْسِي بِالْبَقَاءِ
و ای سینه من بسبب در دمانی من لبگان زیرا که راضی نیستم ببقا بر نفس خود ۵	
فَهَلْ مِنْ مِثْلِي فِي رُوحِي بِرُوحِي	بُرَّوْحَتْنِي بِوَعْدٍ مِنْ لِقَائِي
روح بالضم جان و روح بفتح آسایش آیا خرید کننده هست جان مرا با باشتی آسایش وید مرا بوعده از لقای محبوب یعنی آسایش من رساند و جان مرا غلام کند میان روح و روح تنجیس است ۵	
تُبَشِّرُنِي بِنَعْمٍ لَعْدُ بُوَيْسٍ	وَأَسْعَادِلَهَا بَعْدَ الشَّقَاءِ
بدل است از یروختی بدل جمله از جمله نعم نازکی و راحت صد بویس هر دو بعظم اول و سکون ثانی یعنی بشارت و بد مرا با سودگی بعد محنت بشارت و بد به نیکبختی جان بعد به سختی آن ۵	

وَقَالُوا أَخْرِجْ نَفْسًا مِّن مَّرْجٍ	لِنَسْلُقَ مِن بَتَارِجِ السَّيْلِ
شتره بصحرارفتن مرج بسكون وسط سبزه زار برها شست و پیرایه همچنان یعنی گفتند نصیحت کنند گمان برآیی از خانه سیر کن در سبزه زار تا ناسلی یابی از مشقتها و کلا عشق	
وَمَا عَذْرَ الْمُشَوِّقِ إِذَا تَلَقَّى	إِخْلَى الْقَلْبَ فِي شَرَعِ الْوَفَاءِ
آتشق شاقو مشتاق ساخت او را شوق آرزو مند گردانیدن و آرزو مند شدن شوق عاشق تلمی بازی کردن غل بی غم ضد شجی جواب آن ناصحان میگوید بصیحت عذر عاشق در شمع و وفا و تمی که بازی کند بی غم شده دل او یعنی در شمع و وفا آن گناهیست که عذر ندهد	
بِحُبِّ الْحَبِيبِ قَدْ أَهْمَىٰ رَهْبِنَا	فَمَا بَالُ الْحَدَّائِقِ فِي الْفَضَاءِ
حب چاه عمیق حدیقه بلوغ فضا میدان و اسع این جواب و گیر است بچاه عشق در مانده شام کرده است پس چه حال است باغبان و میدان و اسع را یعنی در چاه عشق افتاده را باغبان و میدان و اسع بچه کار آید در حُب و حُب تبخیرین خطی واقع شده	
وَمِنْ قَابِئِ إِذَىٰ مِنْ مَّاءٍ عَيْنٍ	فَهَلْ لِّعَيْنٍ سَتِيًّا عَيْنِ مَاءٍ
القياسه معالجته الامر شد بد یعنی و هر که بافته باشد مخفی از آب چشم ایا سود میدهد او را هیچ سود و دادن چشمه آب یعنی کسیکه بویسته گریان است از دیدن چشمها چه فائده دارد در مار عین و عین مار قلب واقع شده	
وَقَالُوا أَنْظِمِ قَصِيدًا فِي مَدِيحِ	تَحْقِيقِ لِعُضِّ مَا لَكَ مِنْ بَحْمَاءٍ
قصیده پاره شعر و کز آن قصیده که سنین السیفیه و لعلیه ناصحان را میگویند که قصیده در مدح که سبک کند از تو بعضی آنچه می یابی از مدح یعنی خاطر خود را بفکر شعر مشغول کن	

اما تخفیف ریخ تو باشد

والی للمعنی من قصید

فی شجوه هلاج او هجاء

تغنی ریخ وادون ویشاح ششی من اویم تجلی به وریا پر صنع باجوهر جواب میگوید
و از کجا میسر شود ریخ دیده را قصیده شعر که عزیزین کند او را میهنانین روح یا همچو باید داشت

که از اینها تخلص کرده شد بهج آنحضرت صلی الله علیه وسلم

وان لا بد من مدح ذلعال

فحسبك مدح خلیل الاصفاء

علا بالفتح والمهلبند می در قدر معناه کذلک و الجمع معالی و اگر ناچار مدح کنی
صاحب بلند بها قدر را پس کافیت مدح بهترین اصفیا یعنی ذات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم

وان مدح رسول الله یوما

فخادسرا ان تقصیر فی الثناء

و اگر مدح کنی پیغامبر خدا را روزی پس احتیاط بکن از آنکه تقصیر کنی در ثنای آنحضرت
صلی الله علیه وسلم **فصل سیوم** در نکته تازه در مدح آنجناب صلی الله
علیه وسلم

وحاشا ان تقول له المعالی

به کل المعالی و العلاء

خدا بیاه و بهتر از آنکه گویی آنحضرت راست بلند قدر بها که این تقصیر است در مدح
وی صلی الله علیه وسلم بلکه حق سخن آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مقوم
است انواع بلند قدر بها مفضلا و تمام بلند قدری مجلا

کریه ان تجتعت المعالی

تشری فی جنبه مثل الهباء

احال اثبات میکند این مضمون را بلیل و میگوید آن کریم است که اگر جمع شوند

اورا بجز کز وائره همچنان اخلاق متفاوته را ناست بفر و معتدل ندیند موضع او از اعتدال
و تقریط و افراط شاخته نشود

به صادات معالیهم معالی | بلا ریب هُناک ولا خفاء

سبب آنحضرت صلی الله علیه وسلم شد معالی بنی آدم از شرم معالی بفر شکستین
سکه و بنیر خصوصیت یعنی ثابت شد باین بیان واضح که معالی متخلق نشد الا بذات
سطر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حقیقت معالی مقوم بذات اوست صلی الله علیه
وسلم پس چرا کمال آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که گوئیم در ذات آنحضرت صلی الله
صلی الله علیه وسلم جمع شد اخلاق فاضله چنانکه جمهور اودان میگویند
فصل چهارم در نکته دیگر از روح آن نیز فکر تازه است

و فی ارساله للناس طرّاً | اشارات لاصحاب الکوا

طرّاً ای جمیعاً و در فرستادن خدای تعالی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بر
مردمان همه ایشان اشارت بهاست اصحاب دوستی را یعنی آنانرا که صحبت پیغمبر علیه السلام
و السلام علی الوجه الا تم دارند و آن حازه را در عرف صوفیه فانی الرسول گویند

فلا صادی غلیل القلب | و لصد سُر من ندای یار تو

صادی تشنه غلیل سوزش سینه لب تشنگی الله هو العطا الار تو امر سیراب شدن لب تشنه
یعنی تشنه که سوزش سینه دارد و دل وی گم رجوع میکند از عطاء آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ببیرانی حاکم آنست که هر فردی از افراد بنی آدم بر استعدادی مخلوق شده است
و بعد از یافتن مقامی معین بر حسب همان استعداد خود خواهد رسید و در ثانی ریاضت
قلبه جهت وی همان مقام است و بالطبع تشنه همان مقام چون ثابت شد که آنحضرت

صلی الله علیه وسلم مبعوث شده برای اصلاح جمیع افراد بنی آدم لازم آمد که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم موصول برستد باشد بمقامی که بالطبع نشسته است ۵

ففيه رقيقةٌ بازاء كلٍ | وكل رقيقةٌ سرّاً اقتداءً

پس در آنحضرت صلی الله علیه وسلم نقطه باریکی هست بمقابل هر فرد و از امت و هر نقطه
سراقتد اشخصه است با آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی لطائف بارزه دکامنه باین شایسته
جامعه دارند که بهر اعتبار و بهر وجه معتد اسی خلق نوزندند درین کلمه که رقیقه بازاء کل
و کل رقیقه قلب واقع شده ۵

لعالى الله لا تحسبه فسرداً | يفوق الناس طراً في العلاء

بزرگ است خدا امان کن آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرد واحد از افراد بنی آدم که
فائق شده است از مردمان همه ایشان در بلندی مرتبه چنانکه اکثر مادیان نمی توانند

ولكن الحقایق قد ندأعت | همثلة امامه الا تقباء

تداعی تقابل است از دعوتی فی الحدیث تداعت علیکم الا تحم اسی اجتماعاً و دعوتاً
معضناً و فی الحدیث اذا اشكى بعض الحب تداعى اليه سائر الحب بالحمى والسهر و دعا
بعضه بعضاً این گوید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرد واحد است فائق شده بر سائر افراد
لیکن این را بگو که حقیقتهاست افراد بنی آدم یکدیگر خوانده جمع شده صورت گرفته است
بشکل امام مستقیان که ذات مکرم جناب اوست صلی الله علیه وسلم و این مضمون بهمان
میانند که حکیمی گفته است ۵ و لیس علی الله مستنکر ۵ ان جمیع العالم فی الواح
فضل پنجم در نکته سوم که این نیز فکر تازه است ۵

لوحی امر الشفاعة حين يدعى | لها من بعد عن الانبياء

داصحاب فانی الرسول را اشارت بها است در تقدیم شفاعت و تشبیه خواننده شوند آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر او شفاعت بعد از دردن پیغامبران یعنی بر پیغامبری عذر می تقرب کند و گویند
فرماید آنا انک پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم آئیندا آنحضرت صلی الله علیه و سلم
فرماید آنا انک انک انک

وَيُكْرَهُ لَهُمْ بِاصْطِنَافِ الْعَطَاءِ	وَيُنْهَى لَهُمْ دَعْوَةُ جَمِيعًا
---	------------------------------------

پس حم کند خدا بتعالی افراد بنی آدم را همه ایشان بدعا می آنحضرت صلی الله علیه وسلم
وگرمی کند ایشان را با انواع عطا اشاره بان است که شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
رسیده است بهر فرد بنی آدم از جهت خلاص از انتظار باز صالحان شفاعت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم زیاده ثواب یابند از آنچه پاداش اعمال ایشان بوده است و اهل صفات
را طهارة و صلوة و صوم و صدقة و ذکر و تلاوت کفر و ثوب گردد و بسبب شفاعت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و اهل کبار پاره در اول مرة خلاص شوند بهر که شفاعت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و پاره در دوزخ معذب مانند و بعد زمانی خلاص یابند پیش از وقتی
که اعمال ایشان آنرا القضا کرده است از جهت شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و این است سر قول شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبی ناکه انشأ الله من قال
لا اله الا الله من قلبه

کاتبُوب لِحَمَّتِه لَعَالِے	وَمَا الْاَنْبُوبُ اِلَّا فِقِيرٌ مَاءٌ
-----------------------------	---

انجیل از قصہ محبوت می باشد لیکال مبینا قیس مع دقاس مع یعنی مقدار که
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در امر شفاعت مانند نواره است برای رحمت خداوند
غیبت نواره مگر باندازه آب حاصل آن است که در محشر رحمت الهی برای افراد

بنی آدم نازل می شود و طلب آب گشته تا صلی الله علیه و سلم بمنزله فواره اوست متوقف
فواره از آبی که در روی می جوشد می توان دانست چنین آب را چنین فواره می بایست
فصل در مخاطبه جناب عالی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و التسلیمات

و آخرها لما حده اذ اصا | احسن العجز عن كنهه الشاء

۲۱

اگر اشئی حقیقه و آخر حالتی که ثابت است با وج آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قشکه
احساس کند نارسائی خود را از حقیقت شما ۵

بنادی ضارعا لخصوع قلب | و ذل و ابتهاال و التجاء

ضراعه بالفتح خوار می وزاری آبتهاال احلاص در دعا آن است که مذاکند زار و خوار
شکستگی دل و اظهار بی قدری خود و باخلاص در مناجات و به پناه گرفتن ۵

رسول الله يا خير البريا | نوالك ابتغى يوم القضاء

با این طریق ای رسول خدا ای بهترین مخلوقات عطا کن ترا میخواهم روز فیصل کردن یعنی روز
حشر و حساب ۵

اذا ما حل خطبهم | فانت الحصن من كل البلاء

خلیل فرود آمدن خطب کار عظیم اولیام تاریک شدن لیلۀ هدایت و وقتی که
فرود آید کار عظیم در غایت تاریکی پس تویی پناه از هر بلا ۵

اليك تو بهی و بك استنادی | و فاك مطامع و بك ارتجائی

۲۲

بسی تو است رو آوردن من و تو هست پناه گرفتن من و در تو است امید داشتن
من این است آنچه در ترجمه مفیده همزیه مفتوح شده کان ذلک یوم الحشر
احدی عشر من شهر جمادی الاولی ۱۲۸۰ هـ الحمد لله تعا اولاً و آخر

5717

[illegible]

هَذِهِ تَصْدِيقَاتُ بَنِي تَابِتٍ شَاعِرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالُوا مَا شَرَحَ بِهِ الْمَسْلُومَ الْقَبِيلَ دُلُّوا كَيْفَ
 عَقَبَتْ ذَاتُ الْأَصَابَةِ فَالْجَزَاءُ
 عَقِبَتْهَا السَّوَامِسُ وَالسَّمَاءُ
 فَدَعُ هَذَا وَلَكِنْ لَطِيفٌ
 فَلَيْسَ لِقَلْبِهِ مِنْهَا شِقَاءٌ
 فَنُوتُهَا الْمَلَالَةُ إِنْ الْمَنَاءُ
 وَأَسَدُ مَا يَنْهِنُهَا الْقَاءُ
 تَبَارُكُ الْأَعْيُنَةِ مَصْعَدُ
 تَلَطُّطُهَا بِالْهَمْرِ الْبِشَاءُ
 وَالْأَفْصَحُ الْجِلَادِيَوْمُ
 وَرُوحُ الْقُدُسِ لَيْسَ لِقَهَاءِ
 شَيْءٍ بِدَفْعٍ وَمَا صَدَّقُوا
 فِي الْأَنْصَارِ فَضْلُهَا الْقَاءُ
 فَخُفُّوا بِالْقَوَانِي مِنْ إِذَا نَا
 مَحَافِلُهُ فَقَدْ بَرِحَ الْخَفَاءُ
 بِحُورٍ مُجَدَّأً وَأُجِبَتْ عَنْهُ
 رَسُولُ اللَّهِ شَيْئُهُ الْوَفَاءُ
 فَإِنْ أَبَى وَالدُّنَى وَعِصْيَى

إِلَى الْعِزِّ دَاءُ مِنْهَا خَلَاءُ
 وَكَانَتْ لَا يَمِزُهَا نَبْهًا نَبْسُ
 لَوْ عَرِيقِي إِذَا ذَهَبَ الْعِشَاءُ
 كَأَنَّ سَبِيحَةَ مِنْ بِلَاسِ
 إِذَا مَا كَانَ مَقْتُ أَوْ لِحَاءُ
 عَدَمُ مَا خَلِينَا أَنْ لَمْ تَرَوْهَا
 عَلَى أَكْبَادِهَا الْأَسْلُ الْظِمَاءُ
 فَلَمَّا أَعْرَضُوا عَنَّا اعْتَرَانَا
 لَيْعُ اللَّهِ فِيهِ مِنْ بِلَاسِ
 وَقَالَ اللَّهُ قَدْ أَرْسَلْتُ عَبْدًا
 فَقُلْتُمْ لَا نَقُومُ وَلَا نَسَاءُ
 لَنَا فِي جَعَلِ يَوْمٍ مِنْ مَعْدٍ
 وَلَنْضَرْبِ حِينَ تَخْطُ الدَّمَاءُ
 بَانَ سَبُوفَاتُكَ عَبْدًا
 وَعِنْدَ اللَّهِ فِي ذَاكَ الْجَزَاءُ
 التَّهْوِي وَلَسْتَ لَهُ لَكُفِي
 لِعَرْضِ شَمْرٍ مِنْكُمْ وَقَاعُ
 لَا تَكْذَرُهُ الدَّلَاءُ

دِبَابُ مَنْ بَنَى الْحَسَى آسُ
 خَلَّالُ مَرْمُوحَةٍ نَعْمُ وَشَاءُ
 لَشَعْنَاءُ الَّتِي قَدْ تَمَّ
 لِيَكُونَ مِنْهَا عِلْدُ مَا
 وَنَشْرُهَا فَنَشْرُهَا مَا وَكَ
 تَنْبِيْرُ النَّفْعِ مَطْعَمُ الدَّاءِ
 تَطْلُجُ جِيَادُهَا مَطْرَاتٍ
 وَكَانَ الْحَقُّ وَالْكَشْفُ الْعَطَاءُ
 وَجَبْرِ بِلَاسِ رَسُولِ اللَّهِ فَنِيَا
 يَقُولُ الْحَقُّ لَيْسَ لَهُ خَفَاءُ
 وَقَالَ اللَّهُ قَدْ أَرْسَلْتُ عَبْدًا
 سَبَابُ أَوْ قَتَالُ أَوْ هِمَاءُ
 الْأَكْبَلُغِ أَدَا سَفِيَانِ عَمِّي
 وَعِنْدَ اللَّهِ سَادَتُهُ الْأَمَاءُ
 هَجْوَتِ عَمْدُ أَجْرًا حَنِيفًا
 فَشَرُّهَا الْخَيْرُ كَمَا فَنَاءُ
 لَسَانِي مَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ
 وَقَاتِلُوا لَكُمْ سُبُلًا لِيُخْطَبَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

[illegible]

رَحْمَةُ اللهِ وَكَرَمُ فَضْلِهِ
 بِمَنْحِهِ لِي هَذِهِ الْفُرْصَةِ
 لِأَتَقَدَّمَ لَدُنْكُمْ بِهَذِهِ
 الْكَلِمَاتِ بَعْدَ مَا
 تَقَرَّرْتُ بِأَنَّ هَذِهِ
 الْفُرْصَةَ لَمْ تَكُنْ
 تَقَعُ لِي بِإِذْنِ اللهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله منزله الحکم وواهب النعم وصالی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه و سلم
اما بعد میگوید فقیر ولی الله یعنی عمده که سابقا بعض معارف فاضله در
 دو قصیده ثانیه و لامیه که هر یکی قریب سی بیت باشد بلسان رمز و اشارت بیان
 کرده شد و الحال شوق بر او هم خواجہ محمد این اکرمه الله بشنوده باعث شرح آن
 می شود بین الاجمال و التفصیل و الله یقول الحق و هو یدری السبیل القصیده الادی
 الا کل حال دون حالی و تلتی
 و لم یبق لی حال سوی الحق فیفسله
 لقد فأت عن حدی المداک فی صیوتی
 لتساوت لی الحالات من بعد نبی
 صوبه بالضم مل بگوید که جوانی مراد اینجا مقام جذب است و غلبه نور اطلاق و صحو حال
 ظلمت تقید معنی تساوت است که نسبت من با نیال نسبت من بآن حال هر دو
 متساو اندکترین و نسبت اشاره کرده شد بمرتبه انانیت کبری -

و کانت کلمات تحل قلوبهم	بفتح تصدک و طهرها سرة فطره
و کانت کلمات تحل نفوسهم	تحل صراحه و جذب محبة
فجاءت رجال بعد ففطنوا	بان کمال العین اعلی الوسیلة
وجاءت رجال مضمون ففطنوا	بأنرا ذی الجبروت جاءت و عن
ونذرت بالمرحون عن مساکنها	لکل من الجبروت و الدهر عن

و این ابیات اشاره کرده شد باختلاف فیض الهی و اید و اختم فیض هر دو یکی از ایشان
 و فتح دیگری بود مست یکی از دانشین پس دوره اولی دوره تابعین و فتح تابعین

دری که در این
عبرت است از اول
الادب است از اول
سبب است از اول
است که در این
نقص است از اول
عنه

و طبقه رابعه است و فیضی که درین دوره نصیب بشیر شد و در مرتبه است مرتبه ایمان که طاعت
قطره کتابت از دوست و مرتبه احسان که نسبت به صد تفسیر است و بعد از آن سید الطائفة
چند قدس سره فلاح فیض دیگر شد و آن مرتبه روح و سر است و سر اگر غالب باشد
تجلی صراح میسر شود و اگر روح نیز با او پیوندد و تجلی باشد همراه آنش و محبت خاصه
و بعد ازین طبقه دو نوع فائز شد مرتبه حقی و فوق آن که بحال عین آن ایما کرده
زیرا که آخرین راه بقای عهد است بعین ثابت خودش و هر چه بر او میروند و مانند آنی
باشد که از انار منقسم میسر نیز چه وجود مطلق را قالی است و وضعی بمقتضای همان قالی
میروند و مرتبه چهارم است و نور القدس و آن را با سراسر ذی الجبروت تعبیر کرده شد و نصیب
این زمان جمع الجمع است و در عبارت از نفس کلیه است و جبروت اشاره تجلی اعظم

كان هناك الدهر سدا طويلا	و جبروتها نارا الكليمة تجللت
فان هناك الدهر حبس و عنصر	و جبروتها فيض الحبيب اذ برحه
كان هناك الدهر جسم طبيعة	و جبروتها كسر سر و فتاوت
كان هناك الدهر ارض كثيفة	و جبروتها شمس و صر و اشعة

این چهار مثال است نسبت تجلی اعظم را با نفس کلیه حاصل انیمه است که تجلی اعظم
صورة حق است ظاهر شده و نفس کلیه -

فشاها في الحق غارت عيونها	وما انت من جد و صهي و شوية
و شاهدت ان الاصفه مرتبة	لطي تفاصيل الوجود لوجدة

و درین دو بیت اشاره کرده شد که افراد عالم همه مرتقی می شود با انواع و انواع با جناس
و جناس بحسن الالفاظ و مرجع آنهمه طور کلی حملی احاطی وجود مطلق است و آن اطوار

با کیه یک مرتبه اند مندرج در رده و وجود مطلق

<p>وكل تجلي حكمه في مقامه وكل كلام من تجلي فانما وكل تجلي شمس حق شعاعها اذا ما افقته اصرا ووجب موجبا وذلك ان العبد فيه محقق فان لاح منهم في هولي وروية</p>	<p>وان ليس من بعدا لمقام بصولة ينادي لمن تحت التجلي بمجدة افاضات الناس بصر الصعود تصرف فيه بالوجوب بسطوة بحق وباصحلا له في الحقيقة لعدت معانيه له من طبيعة</p>
<p>درین شش بیت اشاره کرده شد بکوس تجلی اعظم که در نفوس بشریه ظاهر میشود و در تمام بالوجه روح و سر یا در بعض احوال عالم مثال و آنکه این عکوس تجلی از ان جهت اند که حال بعض کمالات اعظم باشند با اعتبار ترکیب سر ظاهر در نشان منظر که بان اعتبار از عالم مستانه از تجلیات و عارف نظر نمیکند مگر از جهت مرآتیه حق</p>	
<p>تركنا الصياصي الغصريات خلفنا هناك وجدنا الناس خمسة اضر ومتنا عن الاجداث من بعد هذه ار الى طيات الانس من بعد هذه ار الى كل انسان بصول بحرية ار الى الكل معذ واما قد اصابه حفر ناسيا الى العرش من بعد طرفة لقرت من تلك الملا ليس كلها</p>	<p>ومتنا عن الناسوت آية مودة وحنين صنفان تفاصيل صيغة وسرنا عن العرض الحقد بمر اما ما لا عيان الا نام بتره كعضو من الاعضاء من بين جملتي اذا الفين بحري من تقاسيم وصيرنا وجودا من تصاريف كلمة ولونك عرجنا على غنى صولة الفرج الا العات ۱۲</p>

از دنیا و زون
بابان الاعمال
الکشفية
عبارت
من مدونه
بجوده انوار
ای حقایق
و بوضوح انوار
کمال انوار
فلک علی
نخاسته

اذا وصف لي نبي قدام علامه	نشاهدت امرا ليس في فستانه
واعطى تمام العلم والفهم حيرتي	وكل لسان النطق عند ظهوره
وفي الصبح والا والاد اوسع رحمة	وبرجوه في الله في حق نفسه

درین ابیات اشاره کرده شد بمراتب عروج عارف پس عروج اول خروج است از احکام
مناصب با حکام نفوس انسانی و درین مرتبه منکشف می شود که نفوس انسانی چه در حال محال
الشان و در حالت مفارقت آنها پنج صنف اند ساقین و اصحاب بین و اصحاب
اعراف و منافقین و کفار هر صنفی بدو قسم منقسم می شود تخیلی و تفصیلی این معرفت از سر
کتاب ما باید طلبید و ثانی عروج است از مرتبه برزخ بصورته لزوم انسانی که طبع الانس
تام او و درین مرتبه استعدادات افراد انسان و انشای ان استعدادات از حقیقه کلیه بطریق
معین منکشف می شود و آنکه همه بمنزله اعضا یک آدمی است و ثالث عروج است از اول
مراتب تعین حقائق امکانیه که در شرع بکتابیه قلم علی در سطح لوح مدبر شده و اهل کشف
این حقیقت فیاضه را مناسبتی بعرض اطلس ادراک کرده اند گویا قوت بتجلیه اوست و الله اعلم
بمحضرت اجمال که قایم بنفس کلیه است و آنرا بکلمه تبصیر کرده شد و در این عروج است
ازین اجمال بحقیقه مطلقه که زبان از تبصیر او کوتاه است و انصافی حصار را و آن عبارت
از اجسام و هیات کل است جدت یفحشین قبر و مراد عالم برزخ است و

الاکل شئ ما خلا الله زائل	وكل وجوه دون جلاله بال
وليس نظام الوجود دون ظهوره	يتبر ولا نظم ليحقق كماله
تجلى على الساعير طوى راوداره	على الطول لشد العن في الغمائل
ارحل كل تنوير يوقر ساكاته	سماء من الارشاد للخلق شامله

درین ابیات اشاره کرده شد بمراتب عروج عارف پس عروج اول خروج است از احکام
مناصب با حکام نفوس انسانی و درین مرتبه منکشف می شود که نفوس انسانی چه در حال محال
الشان و در حالت مفارقت آنها پنج صنف اند ساقین و اصحاب بین و اصحاب
اعراف و منافقین و کفار هر صنفی بدو قسم منقسم می شود تخیلی و تفصیلی این معرفت از سر
کتاب ما باید طلبید و ثانی عروج است از مرتبه برزخ بصورته لزوم انسانی که طبع الانس
تام او و درین مرتبه استعدادات افراد انسان و انشای ان استعدادات از حقیقه کلیه بطریق
معین منکشف می شود و آنکه همه بمنزله اعضا یک آدمی است و ثالث عروج است از اول
مراتب تعین حقائق امکانیه که در شرع بکتابیه قلم علی در سطح لوح مدبر شده و اهل کشف
این حقیقت فیاضه را مناسبتی بعرض اطلس ادراک کرده اند گویا قوت بتجلیه اوست و الله اعلم
بمحضرت اجمال که قایم بنفس کلیه است و آنرا بکلمه تبصیر کرده شد و در این عروج است
ازین اجمال بحقیقه مطلقه که زبان از تبصیر او کوتاه است و انصافی حصار را و آن عبارت
از اجسام و هیات کل است جدت یفحشین قبر و مراد عالم برزخ است و

فقد فزت بالمقصود والكل حاصل	اذا ما تجاذى الشمس سبك في الصفي
و يصير بحر العلم من هو جاهل	يظن به العبد الضعيف مضلعا
بصود كما صال الهوى المتدال	كوب على شكل الليث لسيحه
فلا تشربوا ولا تشربوا صائل	فان هم الشبح الدخيل بوجهه
وما تشربوا من امر تجشتم حاصل	ولست ادري ركن الزكاه دونه

الشمس باقوة القوة دون محاذاة الشمس ودون شئ الاضليل
 درین بیت اشاره کرده شد بظهور تدلیات الهی که حاصل او تجلی اعظم است و فروغ ادعوس
 فی ذلک بیان آنکه از وجود این تدلیات جاره نیست در نظام خیریه باعتبار قصار و عوار
 وجه باعتبار ظهور شریع و نفوس بنی آدم از جهت انبیاء علیهم السلام پس اسم الله سبحانه و تعالی
 از تجلی اعظم است و بطلان وجود کثایه از عدم انتظام عالم بر وفق مصلحت علیه و تجلی
 طور اشاره است بظهور عکس تجلی اعظم بواسطه حجر بهیت حضرت موسی علیه السلام و تجلی عکس
 اشاره بظهور عکس اوست بواسطه حجر بهیت حضرت عیسی علیه السلام و ساعیر نام تجلی است
 نزدیک بمولد حضرت عیسی علیه السلام و آشکارا شدن در عرب اشارت است بظهور عکس
 او بواسطه حجر بهیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آن اعم و شامل و نفع تجلیات شده
 و هر تجلی که جهت هدایت خالق ظهور کرد گویا عالمی است براسه و نشانه است علیه که حکم
 آن بر مشمولان آن عالم جاری است و لهذا ایشان را با احکام آن نوا میس و حدود آن
 بشرایع مواخذه خواهد بود قطع نظر از تهرده اتم که شرائع لباس اوست و اشاره کرده شد بآنکه
 نبوت مکتب نیست بلکه شمس تجلی اعظم را با آن عبد بوجهی معلوم الانیة مجهول الکفیة
 محاذات واقع می شود و آن محاذات مبدا نبوت و ظهور آثار آن میگردد و در نفس بنیاد
 بود و ظهور معجزات و در امتیه بنصره و موفیقین و خذلان مخالفین و تشبیه کرده شد

برکت نازل را به سبب این محاذات بقیام شیر علم بهر اجلوت ای او صحت علم لفتخین
ظهور مائل کامل مثل القوم افرهم الی الخیر مثل الخلق خبر بعد خبر تحفتم او تکلف -

حَبَابًا نَاهِدِي نَوَّاعِلِي الْعَيْنِ قَائِمًا وَلَا يَبْدُ هَذَا النُّورُ شَيْءٌ وَفَسِيحَةً وَلَا يَبْدُ أَرْهَاصُ لِمَعْنَاهُ شَارِح وَمِنْ بَعْدِيَةِ بَالِي الْمَسِيحُ وَإِنَّهُ	لَا سِرَّ لَهُ مَدَنٍ النِّسْبَةِ حَاصِل وَشَرَحٌ وَادِّصَاحٌ وَبِالْعِلْمِ نَازِلٌ وَاللَّعْقُ لَفْسَائِرُ عَنْ الْكَيْفِ مَائِل إِلَى مَدَنٍ يَهْدِي بِمَا قَالَ قَائِلٌ
--	---

درین چهار بیت خبر داده شد از حجر بهت که در احوالی عین ثابت بهسان شمس در کسبه
مشتمل می شود و از تشریح علوم آن بر عقل و قلب که در سطح سنده متعین شده است بیان
کرده شد که خداوند تعالی بواسطه اوفیضی اراده کرده است در ملک محمدیه و حضرت عیسی علیه
آن خواهد فرمود انشاء الله تعالی و ضمیر معناه راجع به نورست یعنی تفصیل علوم احوال خود
می نماید انجمنی العطیه التلیج الیقین و او بهیض سنگها برهم نشسته و مراد از اراض بنیا و
نهادن است -

إِنَّا نَاوَهْتَنَا الْعُلُومَ صَنُوفُهَا فَتَلَّيْتُ أَقْسَامَ الْعُلُومِ سَبَاحَتِ عِلْمَنَا يَتَجَيِّدُ وَعِلْمُ عَمَلٍ فَهْ فَهْمُنَا لِسَانُ النَّاسِ فِي كُلِّ طَبَقَةٍ	هَنِيئًا لَكُمْ قَدِيتُ إِلَيْكُمْ جَلَائِلُ رَسُوخٌ وَتَاوِيلٌ وَعِلْمٌ عَنَائِلُ وَسُرٌّ مِنْ أَسْرَارِ الْكُلِّ أَهْلُ إِذَا دَارَفْنَا بَيْنَ قَوْمٍ مَسَائِلُ
--	---

درین چهار بیت اشاره کرده شد باصناف علوم نازل از حجر بهت در میان سر عقل
پس یکجه علم را ستین است و این معرفت کتاب و سنت است و دیگر علم تاویل احادیث
است که اسرار شریع و غیر آن بان ظاهر شود و سیم علم قوی غالب که علم کیفیت تنزل

وجود با انواع و افراد و علم کمال است و ما یقولون بهها و نیز اشاره کرده شد که عالم تجسیم و علم عرفانه
اصلی دارد و تا و بلی و معرفت تنزلات همه را محتمل است اگر چه بشرایع حضرت اشتغال بآن نمیدهند
عقبیل بالفهم الصلیب التین جمیع عنایل بالفهم سیر بالرفع مبتدا و خبره زایل تا آمد بشرایع که رخت و
توشه بر وی بپوشند

رحمانا و خلقنا العلوم بغیریه تخلصت حیثاً من تخالفاً ذا الوجود اذهنا الى اقصى الوجود اعما هو البحر لا قعر ولا ساحل له شهدت تدابير الوجود جميعها نظرت الى الشخص الكبير كأنه قوى ثم افعال تكون بحسبها رايت نظاماً ليس يفهم نلكه فما فهمنا ان العروج متمم نالفنا ودارنا الا نام بوضعهم وقال لنا اما ظهرونا بظهور نقوم على العهد القويم وان نق وعندى علوم لا يكاد يفقهها ویرجودلى الله رحمة ربه	تفوح كما ناحت ساء ثواكل وسرت الى الرحمن والجنون هائل تعرف مر به كالفاعلات العقاب احطت به خبراً بما نال نائل تدور كما دار الرضى المتماثل اذا فليس للشخص الصغير مشاكل تحقّل اياها العقوب والمياكل وان قال بالافضام والخرق عائل فلا بأس ان كانت ستور روحائل فطابت مراقبتنا وطاب الشماثل فمن لم يطعن فيه ما هو عادل من القلب امراة وناوت وصال سماء ولا بحر وجرى و ساحل وفضلا لا نواع العطاها شائل
---	--

درین آیات اشاره است بانفعال از تنگنا و کثرت علم و وسعت آباد عالم طلاق و اشارت کرده

بعضی معارف خاص آن عروج از آنجمله حرکت دوریه است که در عالم مثال شهادت واقع است
فیضی از عالم مثال نازل می شود و در شهادت ظهور می فرماید و از عالم شهادت رنگهای عجیب مانده
می برد و باعتبار آن رنگ متغیض آن می شود که باز در شهادت بصفتی دیگر نزول فرماید ششم و نهم
و چون این آمد و شد بهیئت الفکاکیه انجامد لازم آمد قیام قیامت و از آنجمله آنکه نفس کلیه بمنزله
روح شخص اکبرست و افلاک و عناصر و موالی بمنزله اعضاء آن شخص اکبرست و از آنجمله آنکه قوی
و هیاکل الفراع و مانند آن بهیئت اجتماعیه بعضی قوی شخص اکبری می شود مثلاً انجدرابی آدم
مدتی استعمال کردند پس در ملکوت جیشی درست شد مانند آنکه بخار و غبار از زمین بر می خیزد و بر
میگردد و پانزدهمین می بارد و از آنجمله آنکه خرق عوائد نیز هادت مستمره است پس قول بخرق عادت
مطلقه ناشی از جهل است و قول بخرق مالونه ناشی از معرفت تامه و از آنجمله آنکه صاحب تجلی
ذاتی فرودی آید بغیر و درین مراتب که مرتبه بمراتب است و بهر رنگ عوام میگردد و آن مالمعروف
اونیست و از آنجمله آنکه حضرت وجود در هر نشاء حکمی دارد و معرفت تامه موافقت هر حکمی تقاضا میکند
پس بجد شدن در اقامه حدود و بنده عینه و اخذ سبقت و آداب تقاضای معرفت تامه است
در مانی علم توحید بها نال ناکل بدل بعض من به با عاوده البحار الفرقة قطعه بسیره من اللهم
و تخرجه تقاضای اتوی البعد الاوصال الاعضاء جمع وصل و کذا لک الوصال جمع وصلیه
بعضی القطعه و الحمد لله اولاً و آخراً و طاهراً و باطناً و صلی الله علی خیر خلقه
محمد و آله و اصحابه اجمعین

و قال مولانا فخر الدین رازی رحمه الله تعالى و آله و سلم

دلهاست جهان جو غیب نشکفت

ما لطف طیب الغنم گفت

چون شمع شایین مضامد و شمع

سال طبعش ز غیب هفت

خاتمة

في كتابه

ثم طبع القصائد بل الدرر الغراء للشيخ الاجل المصنف المحدث الفقيه - والاديب الشيخ المصنف
 الفقيه مولانا المولوي الشاه ولي الله الذي هو العمري صني الله تعالى عنه وعن منسبيه
 والاهل وذويه وهو رحمه الله مع كونه مندي المولد قد زعم العرب والعرباء في فضائلهم - وسالم المقلدين
 منهم في بلاغتهم - فاذا سمعت من لفظة الرقيق الغد غل اليك انه رجل نشأ وترعرع في بومل
 او طلع الكمين سهل - او مطلق من بومل - او مطلق من كراغ الغنم ^{او من بومل} او من بومل تاممه في موازن - او من بومل
 عليه عامته في بني مازن - او من بومل من زبيدة - او من بومل من بني اسد فلكم في بومل الديارنا - وزبيدة لا يصح
 ان تفر من قصيدتها جديده وانشادات مفيدة لم يسبق اليها احد في سالف الزمان - وفيها عينا
 بخريان - يخرج منها اللؤلؤ والمرجان - بانثاد ما عند فاضل الحشمة لسر الخواطر - وبروتها عند اهل
 الازمة تقر النواظر - فتمم الانس - وجبذ الجليس فالقصيدة الاولى منها البائية المشتملة على
 الثمانية والثمانية وفي انشاء القبا ترشد الى جملة من الطب السنية والثانية منها الهزلية المقفلة
 على السطر الرمزية قد اختلف فيها اسلوبا بديعا لم يرض فيه ما ياد التشبيات والتشبيهات المندولة على خط الشعر
 بل اخترع من عند تشبها لطفا وتشبها بليغا في نهاية الالجاب كيف لا وهو في ثامن خلق له الارض والسماء
 منبأ اشرف الانبياء - فصح انصاح صلوات الله عليه وسلم والاشالة منها التائيد الشاملة على جملة من النكا
 لللطيفة والرموز الدقيقة والرائحة منها الائمة الشاملة على طهر التدلي الا الهية وبعض الاسرار الفا
 وبين من القصيدة من قصيدة هزلية اخرى لحسان بن ثابت رضي الله عنه قد وضعنا ما بعد الهزلية لئلا يوزن ^{المعنى}
 فالمرجو من الناظرين ان لا ينسوا عن الدعاء ومن اعانني على طبعه من اخوان الصغار وظلال الوفاء اعني به المولود
 عبد الرحمن السهومي المولود محمد حسن النواب وكان ذلك يوم الاثنين من شهر رجب المرجب سنة اربع و
 مائة بعد الالف من هجرة النبوية على صاحبها الف صلاة وتحيه وانا الضعيف مظهر من اباد

مختصر سال الحبيب في شرح سيد العرب والمعجم

صفحة	سطر	خط	صحیح	صفحة	سطر	خط	صحیح
٢	٥	سوق	سوق	٢٣	٩	نهاده	نهاده
٣	٩	فصل الاول	فصل اول	٢٨	٥	نه	نه
٤	١٥	نشط	نشط	٠	٩	بها تته	بها تته
٥	١٩	بها يست	بها يست	٢٩	١٥	بالمشي	بالمشي
٦	٢	شغل عنه	شغل عنه	٣٣	١٢	لوق نالوا الير	لوق نالوا الير
٠	٨	مساعد	مساعد	٣٥	١٥	حيشه	حيشه
٠	١٨	نقى	نقى	٠	١٩	تسريده	تسريده
٥	١١	صعبه	صعبه	٣٩	٩	الاعضاء	الاعضاء
٤	١٩	الى غير	الى غير	٣٠	١	غريده	غريده
٨	٢	صالح الدج	صالح الدج	٠	٥	مانده	مانده
٩	١	شرافه	شرافه	٣٩	١٤	بج	بج
١٠	٢٥	شال	شال	٣٢	٤	الاشاء	الاشاء
١١	٣	بالد	بالد	١٥	١٥	شم	شم
٥	١٢	في الجاينه	في الجاينه	٠	١٩	تجك	تجك
١٥	١١	استيقار	استيقار	٠	١٥	معلفلة	معلفلة
١٩	١٢	المصطفى	المصطفى	٣٤	٣	نسيجه	نسيجه
٠	١٨	معتبر است	معتبر است	٠	٢	لوجيه	لوجيه
٢١	١٢	كتيبه	كتيبه	٥١	٩	الطام	الطام
				٠	١٤	اعاشي	اعاشي